

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 3, Spring 2020, 139-155
Doi: 10.30465/crtls.2020.5295

A Conceptual Critique of *Asia Versus the West*

Mazdak Rajabi*

Abstract

“*Asia Versus the West*” is still one of the most important books concerning the historical understanding of the East as a basic source of human civilization in comparison with the West. The book commences from the point which has not hitherto been considered, except for Ahmad Fardid, who has invented the term “Westernized” by which he explains the relation of “us” and the West, but his lectures had not been published before Shayegan wrote his book. Shayegan states the westernized situation as “double nihilism” to which we should pay attention in order to think of the West as our fundamental problem. I review the book in addition to its most important theme, which is nihilism.

Keywords: The West, Historical Manifestation, Nihilism, Double Nihilism.

* Assistant Professor, Department of History and West Civilization, PhD in Philosophy, Institute for Humanities and Cultural Studies, Iran, mzdkrjaji@gmail.com

Date received: 2019-09-25, Date of acceptance: 2020-02-01

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد مضمونی کتاب آسیا در برابر غرب

مزدک رجیبی*

چکیده

کتاب آسیا در برابر غرب، نوشته داریوش شایگان، از منظری آغاز می‌شود که پیش‌از آن درک نشده بود و آن مفهوم بنیادی «غرب‌زدگی» چونان «نیهیلیسم مضاعف» یا «توهم مضاعف» است. البته پیش از این کتاب، متون منتشرشده دیگری بر بنیاد غرب‌زدگی آشکارا بیان شده یا نهان در متن وجود داشت: یکی کتاب فخرالدین شادمان با نام تسخیر تمدن فرنگی بود که در سال ۱۳۲۶ منتشر شد و دیگری کتاب مشهور غرب‌زدگی بود که نخستین بار در سال ۱۳۴۱ انتشار یافت. نخستین متن از ایرانی خودباخته در برابر فرهنگ غربی سخن می‌گوید. در دومین متن، از مفهوم غرب‌زدگی متأثر از آرای سیداحمد فردید، البته با فهمی متفاوت از درک هستی‌شناسانه او برای آسیب‌شناسی هستی و زبان ایرانی خودباخته در برابر فرهنگ غربی، سخن به میان می‌آید. اما کتاب داریوش شایگان، پیرو مایه هستی‌شناسانه آرای سیداحمد فردید، متنی است که رویارویی هستی ایرانی و غربی را چونان دو هستی متفاوت بر بنیاد دو مفهوم «نیهیلیسم» و «نیهیلیسم مضاعف» می‌فهمد. بنابراین، ضروری است که برای بازخوانی نسبت آگاهی معاصر ایران با جهان نوبه این متن و مضمون بنیادینش توجه شود.

کلیدواژه‌ها: غرب، تقدیر تاریخی، نیهیلیسم، نیهیلیسم مضاعف.

* دکترای تخصصی فلسفه، استادیار گروه تاریخ و تمدن غرب پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
mzdkrajabi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲

۱. مقدمه

ژرفای فاعل آگاهی و کنش، سوژه، ایران معاصر در دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰ شمسی (دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ ترسایی)، که جنبش‌های نظری و نیز انقلابی پسااستعماری با رنگ‌وبوی ذهنیت چپ در بسیاری از سرزمین‌های آسیایی و آفریقایی و آمریکای جنوبی تکوین یافت، از ژرفای فاعل آگاهی و کنش نسل نخست روشن‌فکران ایرانی سده سیزدهم شمسی (نوزدهم ترسایی) متمایز بود. روشن‌فکران راز عقب‌ماندگی ایران از قافله تمدن جدید را نداشتن عقل و علم و فن جدید و هم‌زمان گم‌گشتگی و گسست و انحطاط تاریخی خود می‌دانستند که این دو بر دو سوی آینده و گذشته خود، بدون فهم تاریخت تمدن غربی و تاریخت تمدن ما، استوار است. آگاهی این زمانه طی مسیر تمدن جدید را ارادی و آگاهانه می‌فهمید و از این رو، متوجه تاریخ‌مندی آن و خود نبود، که تاریخ‌مندی یعنی درک اقتضائات زمان، که چه‌بسا در ید اراده انسان‌های یک دوره نیست. آگاهی روشن‌فکران پس از دوره پهلوی تا پیش از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ دو سوی گذشته و آینده خود را طور دیگری می‌فهمید. نخستین بارقه درک تاریخ‌مندی تمدن غربی و تمدن ما در این دوره پدید می‌آید و در مفهومی آشکار می‌شود که تاکنون بر جوهی از آگاهی ایران سایه انداخته است و آن مفهوم غرب‌زدگی است. مفهوم غرب‌زدگی، آن‌چنان‌که برای نخستین بار سیداحمد فرید آن را بیان می‌کند و سپس جلال آل‌احمد در کتاب *غرب‌زدگی* آن را تکرار می‌کند، صرف‌نظر از وجوه متنوعی که در بر می‌گیرد، وجه تاریخ‌مندی تمدن غربی و تمدن ما را بیان می‌کند که به‌نظر نگارنده مهم‌ترین ویژگی آگاهی دوره موسوم به عصر روشن‌فکری سده چهاردهم شمسی ایران تا پیش از انقلاب اسلامی است.

به‌سخن‌دیگر، برجسته‌ترین ویژگی فاعل آگاهی و کنش در دوره روشن‌فکری درک هویت خود در برابر غرب با توجه و تفتن به تاریخ‌مندی تمدن غربی و تمدن ما بود و در این میانه مفهوم غرب‌زدگی در ذهن و زبان سیداحمد فرید پدیدار شد. آن‌چه داریوش شایگان پس از سیداحمد فرید در میان دیگر هم‌نسلان خود بدان پرداخت فهم هویت خویش در نسبت با تمدن و فرهنگ غربی با وساطت مفهوم غرب‌زدگی او بود. البته آن‌چه او را از سیداحمد فرید و جلال آل‌احمد جدا می‌کند این است که در کتاب *آسیا در برابر غرب* مفهوم غرب‌زدگی با وساطت مفهوم دیگری بیان و فهمیده می‌شود و آن مفهوم نیهیلیسم است. در زبان متن، مفهوم نیهیلیسم ماهیت و ذات هستی‌شناسانه تمدن غربی است. این واقعیت بر همه تمدن‌های آسیایی دیگر هم غلبه یافته است و این وضعیت مغلوب‌شدگی آن واقعیت وجودی است که با مفهوم نیهیلیسم مضاعف بیان می‌شود. با تکیه

بر مفهوم مذکور، این که متن چه ظرفیتی برای فهم واقعیت وجودی هویت ایران معاصر دارد و چه جهتی برای آینده ایران پیش‌بینی می‌کند آن نیروی مفهومی درونی است که باید در خود متن جست‌وجو شود و این مقاله چنین هدفی دارد.

دو بنیان نظری متن برای بیان وضعیت هستی غرب و هستی ایران چنین است: حقیقت نیهیلیسم تقدیر تاریخی غرب است و توهم مضاعف مای ایرانی در رویارویی منفعلانه و ناآگاهانه با آن حقیقت نیهیلیسم مضاعف است که البته تقدیر تاریخی ایران چنین فعلیت یافته است. هر دو مقدمه بر گونه‌ای «تقدیرگرایی تاریخی» بنیان نهاده شده است که ضرورت تاریخی (determinism) و تاریخ‌انگاری (historicism) تحصلی (positivist) نیست، بلکه با واسطه آرای سیداحمد فردید از آرای روماتیک‌های سده بیستم و به‌ویژه فردریش نیچه و مارتین هایدگر در باب تاریخ انسان و تاریخ هستی برآمده است.

۲. معرفی و خاستگاه کتاب

کتاب *آسیا در برابر غرب* در دهه ۱۳۵۰ شمسی نوشته شده است، یعنی آن هنگام که انتقاد بنیادین از وضع سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی ایران آشکارا پدیدار شده بود و در وجه فلسفی، انتقاد از نسبت ما با غرب طرح شده بود. آرای سیداحمد فردید شاید آغاز چنین انتقادی در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ بود و سپس، کتاب *غرب‌زدگی* جلال آل‌احمد بسیار عیان، ولی با فهمی سطحی و روزنامه‌نگارانه، همان انتقاد را با درک عامه‌فهم‌تری بیان کرده بود. کتاب *آسیا در برابر غرب* برای درک انتقادی نسبت ما با غرب به مفهوم بنیادی‌تری می‌پردازد که در فهم نویسنده این مقاله از اندیشه رادیکال نیچه برآمده است. داریوش شایگان (۱۳۱۳-۱۳۹۷) این کتاب را در دهه ۱۳۵۰ شمسی (۱۹۷۰ ترسایی) نوشته است که جنبش‌های سیاسی - اجتماعی - فکری جهان‌سومی و پسااستعماری به‌اوج رسید. مضمون بنیادین این کتاب رویارویی تمدن‌های آسیایی با نیهیلیسم است که از سوی، از نیهیلیسم بیان‌شده در آرای نیچه و از سوی دیگر و مهم‌تر از سوی پیشین، از مضمونی فردیدی برخاسته است که سرنوشت شرق را «در» و «با» غرب می‌سنجد و فردید از آن با تعبیر غرب‌زدگی و غرب‌زدگی مضاعف یاد می‌کرد.

کتاب او، در آغاز، سرگذشت مختصری از نیهیلیسم چونان تقدیر تاریخی غرب و سپس، سرنوشت تمدن‌های بزرگ آسیایی در برابر نیهیلیسم ویران‌گر و همه‌جاگیر و جهان‌شمول را بیان می‌کند.

۳. ساختمان و مضمون مرکزی کتاب

شایگان در این کتاب مانند فردید و ملهم از او غرب‌زدگی را پدیداری فرعی، ثانوی، و عرضی نمی‌یابد، بلکه آن را تقدیر ضروری تاریخی ایران معاصر چونان بخشی از تمدن‌های شرق می‌داند. برای توضیح این نکته چنین می‌گوید:

و اکنون غرب‌زدگی فقط سرگرمی متجددین جامعه رفاه نیست، بلکه خوره‌ای است که از درون تمدن‌های آسیایی را تهدید می‌کند. از چنین دیدی، کش مکش‌های ناشی از مرام‌های دست‌راستی و دست‌چپی هیچ معنایی ندارد. چه بسا این مرام‌ها همه زاده ایدئولوژی‌های غربی و به قول راثوشینگ، در حکم نقاب‌ها و صور مبدله نیهیلیسم غربی هستند (شایگان ۱۳۷۸: ۱۱).

مفهوم مرکزی در متن این است که غرب در آخرین سیر تحولی تمدنی خود گرفتار نیهیلیسم شده است و ایران و هند و چین و ژاپن نیز، که تنها تمدن‌های غیر غربی و دارای سنت‌های تاریخی درازنایی هستند، خواه‌ناخواه گرفتار نیهیلیسم شده‌اند و دست‌آخر در نیهیلیسم هضم خواهند شد. پیش‌بینی متن پیش‌بینی راست ولی نابه‌نگامی است و تأمل بر آن شگفتی بیش‌تری برمی‌انگیزد، آن هنگام که توجه کنیم این کتاب در سال‌های میانی دهه ۱۳۵۰ نوشته شده است، هنگامی که هنوز بسیاری رخدادها از راه نرسیده بود. شوروی و به هم راه آن نیمی از کره خاکی، یعنی خاور کمونیستی، از درون نپاشیده بود؛ نبرد تمدن‌های فوکویاما و پیش‌بینی جنگ با تمدن اسلامی نگاشته نشده بود؛ یازده سپتامبر رخ نداده بود؛ طالبان و القاعده و داعش سر برون نیاورده بودند؛ دموکراسی حتی در جوامع توسعه‌یافته چنین افسرده نبود؛ بی‌تعهدی حقوقی ایالات متحده آمریکا به همه قواعد بین‌المللی بیرون‌آمده از درون خود نظم سرمایه جهانی و سلطه جهان شمول غرب رخ نداده بود؛ چین چونان حاکمیت سیاسی سوسیالیستی و فاقد آزادی لیبرال و در همان حال نیروی نخست سرمایه اینک جهانی‌شده (globalized) آشکار نشده بود؛ ماهواره، اینترنت، موبایل، و شبکه‌های اجتماعی آدمی و جهان او را درنوردیده بودند. همه این رخدادها نیهیلیسم جهان غربی اکنون جهان شمول‌شده، یعنی غلبه جهان تکنیک بر هستی بشری، را در سطوح انضمامی‌تر آشکار کرده‌اند.

مدعای متن بر دو بنیاد استوار است و اهمیت آن نیز در اهمیت این دو بنیاد نهفته است: نخست، حقیقت نیهیلیسم چونان تقدیر تاریخی غرب؛ دوم، توهم مضاعف ما در رویارویی منفعلانه و ناآگاهانه با آن حقیقت و این واقعیت تاریخی که تقدیر تاریخی ما چنین بالفعل

شده است. حقیقت سهمگین و ترس ناک دوم برای ما بسیار خانمان براندازتر از حقیقت نخست است، زیرا آگاهی به هستی اکنون ماست؛ آگاهی به ناآگاهی بنیادینی است که با مفهوم توهم مضاعف در متن آشکار شده است.

این که گفته شد دشوارترین و بنیادی‌ترین ژرفای انسان و جهان معاصر و نیز جهان انسان ایرانی معاصر در این نوشته به گونه‌ای هستی‌شناسی بنیادین آشکار شده است، خود، پرسشی مهم است. نیهیلیسم جهان اکنون ایران معاصر در نسبت با جهان نوست که پیش از این نوشته در آگاهی ایران معاصر، بدین شیوه و با این لحن مفهومی، خودآگاه نشده بود. البته سیداحمد فردید پیش از متن *آسیا در برابر غرب* آرای خویش را گسترده بود و قطعه غرب‌زدگی را ساخته بود و حتی پیش‌تر از او در آرای فخرالدین شادمان، ارکستر فهم غرب در برابر ایران به صورتی تمهیدی هماهنگ شده بود، ولی متن *آسیا در برابر غرب* همان قطعه را با همان ارکستر با لحنی دیگرگون می‌نوازد. لحن متن لحن هیچ‌یک از آن دو و نیز لحن متن غرب‌زدگی جلال آل‌احمد نیست، بلکه نغمه مرکزی آن «نیهیلیسم چونان حقیقت هستی معاصر» است که با «لحن نیهیلیسم مضاعف چونان توهمی ویژه آگاهی و کنش ایران معاصر» نواخته می‌شود.

چرا نیهیلیسم حقیقت اکنون انسان غربی است و ناآگاهی از آن نیهیلیسم مضاعفی است که حقیقت تاریخی انسان شرقی معاصر و در این متن، حقیقت انسان ایرانی معاصر است؟ نگاه *آسیا در برابر غرب* مای معاصر را با دو پرسش روبه‌رو می‌کند و سهمگینانه حقیقت آن را پیش چشم خود ما می‌گذارد: نخست، نیهیلیسم چونان فعلیت انسان غربی چیست؟ دوم، ناآگاهی ما از آن حقیقت در وضعیت نیهیلیسم مضاعف یا وضعیت «نه این و نه آن» چگونه است؟ لازم است گفته شود که تعبیر «وضعیت نه این و نه آن» از نویسنده مقاله است و در خود متن چنین تعبیری از واقعیت هستی‌شناسانه ایران معاصر نیامده است.

در کتاب شایگان نیز همانند فکر فردید بنیان‌گذاری و پیریزی فهم حقیقت غرب «از» و «با» فهم غرب چونان کلیت آغاز می‌شود؛ کلیت غرب در فکر فردید متافیزیک است و از این رو، غرب را یک تاریخ و آن تاریخ را تاریخ متافیزیک می‌داند (ضاد ۱۳۹۴: ۳۰۲). این کلیت در فکر شایگان نیهیلیسم است و البته هر دو متفکر متوجه بوده‌اند که این دو مفهوم بر بنیان ادراک نیچه‌ای - هایدگری از تاریخیت غرب است و به‌راستی یکی و همان است که در ادامه آن را بررسی خواهیم کرد. برای *آسیا در برابر غرب* نیهیلیسم حقیقت تاریخ غرب است و در دو سطح آشکارا متمایز بیان فلسفی و ادبی پیدا کرده است: نخست، برای فکر آلمانی که آشکارشدنش با فکر نیچه و هایدگر است؛ دوم، در فکر روسی که آشکارگی اش

در داستان‌های داستایوفسکی است. شایگان مفاهیم بسط‌دهنده مورد نیاز برای بیان نیهیلیسم و نیز نسبت ما با نیهیلیسم را در چند محور اصلی تنظیم کرده است که با پیروی از نظم خود کتاب، همه آن‌ها تبیین و سپس نقد می‌شود.

۴. نیچه - هایدگر: نیهیلیسم فاوستی آلمانی

فهم شایگان در آسیا در برابر غرب از تاریخ غرب چون یک کلیت، مانند نیچه، از یونان دوره افلاطونی - ارسطویی و سپس مسیحیت آغاز می‌کند. چنین نگاهی به آغازین گام تاریخ غرب در یونان و روم در سده‌های نوزایی (سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی) در ادراک اروپایی از گذشته خود و در برخی شهرهای ایتالیای امروز، فرانسه، آلمان امروز، و برخی شهرهای شمال اروپا تکوین یافته بود. سپس، در عصر روشن‌گری^۱ به‌ویژه در فرانسه، بریتانیا، و شهرهای آلمانی‌زبان آن روزگار برجستگی بیش‌تری به فرهنگ کلاسیک یونان و روم و فلسفه آن دوره، به‌ویژه افلاطون و ارسطو، بخشیده شد و دوره یونان و روم را دوره کلاسیک نامیدند؛ آن را عصر روشنایی تلقی کردند و در برابر دوره تاریکی سده‌های میانی قرار دادند. در دوره رومانتیک و مثلاً در منظر نووالیس به عنصر ایمان در سده‌های میانی در برابر خردگرایی افراطی روشن‌گری توجه شد، ولی در دوره مدرنیته و به‌ویژه در نگاه تاریخی فرهنگ و زبان آلمانی و خیلی برجسته‌تر در فکر هگل به فرهنگ یونانی و رومی و جایگاه دوره اوج آن فرهنگ، که دوره فلسفه افلاطون و ارسطوست، چونان اوج فرهنگ پیش از مسیحیت نگریسته شد. تفاوت نگاه هگل با دوره نوزایی و روشن‌گری فرانسوی در این است که برای او مسیحیت و سده‌های میانی دوره واسطه‌یافته‌تری^۲ در سیر دیالکتیکی تاریخ غربی است، زیرا دوره‌ای است که در آن روح^۳ به‌نحوی مطلق، در ریخت مسیحیت، حقیقت را بازنمایی^۴ کرده است، هرچند فلسفه بیان تام‌وتمام حقیقت است و فلسفه خود هگل بیان کامل حقیقت است (Hegel 2010: 267-277).

پس از هگل و فروپاشی ادراک اروپایی غربی از خود چونان تمامیت مطلق، فلسفه نیز چونان بالاترین آشکارگی بیان حقیقت برای نخستین بار در فکر نیچه در هم شکسته شد. در منظر نیچه، تاریخ غرب تاریخ تحقق نیهیلیسم است و یونان پس از سقراط آغاز این انحطاط و اضمحلال است. برخلاف فکر هگل، برای فکر نیچه، مسیحیت ادامه و بسط افلاطون‌گرایی تاریخ غرب و ادامه فعلیت‌یافتگی نیهیلیسم اروپایی است و دوره جدید فعلیت تام‌وتمام آن نیهیلیسم است که او خود را تذکردهنده آن می‌دانست (Nitzche 1967: 97-127).

آسیا در برابر غرب نیز «در» و «با» فهم نیچه‌ای غرب را درک کرده و از آن آغاز می‌کند. سیر تحول غرب در جغرافیای اروپا و سپس آمریکای شمالی و سپس برخی نقاط آسیا و آمریکای لاتین و اکنون اکثر نقاط کره زمین سیر فعلی نیهیلیسم است. البته درک شایگان تا اندازه زیادی بر کتاب هرمان راثوشنینگ استوار بوده است و خود او نیز به این الهام‌گیری مقرر است. نیهیلیسم وضعیتی است که بشر معاصر غربی بدان مبتلا شده است که در آن دیگر نه باور به خدا و نه باور به بی‌خدایی معنابخش هستی است. به بیان دیگر، وضعیت و عصر «نه این و نه آن» است. در این وضعیت، همه ارزش‌ها نفی می‌شود؛ حتی بی‌ارزشی نیز نفی می‌شود. خوبی و بدی با هم و به یک سان نفی می‌شود و ایمان به خوبی و ایمان به بدی هردو به یک سان منتفی است. هیچ غایتی نیست و همه ارزش‌ها ملغی است. پیش‌تر، بشر هستی را به ارزش تقلیل داده بود و بالاترین ارزش خود انسان و عقلانیت و سپس هوی و هوس بود و اکنون در وضعیت نیهیلیسم هیچ ارزشی غایت نیست. شک هم نیست، زیرا شک در برابر چیزی آشکار می‌شود. وضعیت نیهیلیسم وضعیت بی‌معنایی^۵ است. این وجه از واقعیت نیهیلیسم چونان آخرین دوره تحول تمدن غربی را نیچه طرح کرده بود و فهم شایگان برآمده از آن درک و تلقی است. البته در فهم نیچه از تاریخ تمدن غربی وجه اخلاقی بنیادینی نهفته است، زیرا بنابر درک او وضعیت نیهیلیسم وضعیتی مخرب است که برون‌شد از آن تنها با فراروی از خیر و شر ممکن است و در اندیشه نیچه این فراروی بر بنیان فهمی طبیعی و روان‌شناسانه از تاریخ اخلاق و مفاهیم برساخته‌شده خیر و شر در تمدن غربی استوار است (Nietzsche 2002: 75-92).

اکنون، تقدیر تاریخی بشر غربی چنین وضعیتی است. این وجه از بیان نیهیلیسم در فکر و زبان نیچه وجهی است که راثوشنینگ و به تبعیت از او، شایگان آن را نیهیلیسم آلمانی «فاوستی» نام نهاده است. این وجهی از روح اروپایی متجلی در مدرنیته است. شایگان بنیان فهم خود از کلیت غرب را بر این پایه پی ریخته است، سپس مفهوم نیهیلیسم مضاعف را برای وصف حال ما تعبیر کرده است که در ادامه بدان خواهیم رسید. پرسش این است که آیا نیهیلیسم همه حقیقت غرب است. پیش‌از آن، باید وجه دیگر نیهیلیسم یا بیان روسی آن را بررسی کنیم.

۵. داستایوفسکی: نیهیلیسم ارتدوکسی / مارکسیستی - آنارشیستی

از نگاه شایگان، نیهیلیسم روسی بیان‌شده در آثار داستایوفسکی بیان حقیقت ارتدوکسی نیهیلیسم است که از روح ژرف مسیحیت شرقی فرهنگ و زبان روسی بیرون زده است.

شایگان این بخش را چنین آغاز کرده است: «نیهیلیسم آلمان آگاهی به سیر تطوری و نزولی تفکر غربی است، حال آن‌که نیهیلیسم روس نفی این تاریخ و گریز از آن است (شایگان ۱۳۷۸: ۳۰).

او در ادامه می‌افزاید:

داستایوفسکی می‌گفت: ما روس‌ها همه نیهیلیست هستیم. این گفته درخور اعتناست، چه نیهیلیسم ریشه‌های فرهنگی در تاریخ روسیه دارد. نیهیلیسم دراصل یک پدیده روسی و مذهبی است که از زمینه ارتدوکسی برخاست و در واقع وجه معکوس معنویت روس و نوعی پارسایی بی‌رحمت الهی است (همان: ۳۲).

بنابراین، شایگان براساس رأی بردیایف اذعان می‌کند که نیهیلیسم روسی دارای دو ویژگی است: نخست، از روح ارتدوکسی روسی برآمده است؛ دوم، به آنارشیسم و مارکسیسم چونان آخرین ایدئولوژی‌های رهایی‌بخش از شر نیهیلیسم غربی متوسل شده است؛ رهایی از نیهیلیسم را در سده بیستم در آن‌ها می‌یابد و همان‌گونه که فکر نیچه به ایدئولوژی رهایی‌بخش ناسیونال‌سوسیالیسم نازی انجامید، نیهیلیسم بیان‌شده در داستان‌های داستایوفسکی رهایی از شر خود را در بولشویسم حزب کمونیسم لنینی - استالینستی و نیز آنارشیسم باکونینی یافت (همان: ۳۳-۳۴).

۶. دوره فترت: آخرین تجلی نیهیلیسم در آگاهی غربی و نیهیلیسم مضاعف برای ما

آخرین دوره تجلی نیهیلیسم برای آگاهی تنزلی و رقت‌بار غربی دوره فترت یا وضعیت «نه این و نه آن» است که انکار و نفی هم زمان ایمان و کفر است. در این دوره فترت است که آگاهی غربی ناخرسند است و سخن نیچه برای رهایی از آن نیهیلیسم فعال است که همه چیز را ویران می‌کند. برای ما، این فترت با ریخت دیگرگونی آشکار می‌شود که شایگان آن را وضعیت «نه این و نه آن» می‌نامد (همان: ۳۹). این وضعیت «نه این و نه آن» ما بدین لحاظ با «نه این و نه آن» غربی متفاوت است که ما آگاهی سهمگین ولی گریزناپذیر غربی به نیهیلیسم را نداریم و در غفلتیم. این «نه این و نه آن» همانا گسسته‌شدگی و کنده‌شدگی از خود، فرهنگ، یا جهان گذشته است و از سوی دیگر، مدرن‌نشدن و نپوستن به جهان علم و تکنیک است، که البته نیهیلیسم آخرین تجلی آن است و از چشم‌انداز نیچه‌ای - هایدگری شایگان، به‌راستی تقدیر تاریخی گریزناپذیر آن است که آخرین ریخت تطوری آن را با نشانه‌های فترت دریابیم.

ناآگاهی از نیهیلیسم چون وضعیت معاصر بشریت جهانی شده به مای شرقی توهم‌گریزی‌ای می‌دهد که شایگان آن را «توهم مضاعف» نامیده است که فترتی متفاوت با فترت غربی است و از منظر نگارنده، مهم‌ترین مضمون و مفهوم شایگان در کتابش و نیز مهم‌ترین تجلی آگاهی رنجور معاصر ایرانی است. چرا چنین است؟ زیرا هستی مای شرقی معاصر با چنین تقدیر تاریخی‌ای گره خورده است که نه گذشته چون امر زنده و نه آینده چون افق اصالتاً متعلق به ما در پیش چشممان نیست؛ نه آن خودی هستیم که بودیم و نه آن خود مدرنی شده‌ایم که دهه‌هاست تلاش کرده‌ایم تا بشویم، وضعیتی متفاوت با روسیه سده نوزدهم سنت پترزبورگ داستان‌های داستایوفسکی که در آن مسئله بنیادین آگاهی روسی آن عصر تجلی یافته بود که پیوستن یا نپیوستن روس‌ها به غرب یا ایمان داشتن یا نفی ایمان بود. مسئله ما مدرن شدن با حفظ خود گذشته‌ای است که دیگر نیست و از همین‌جا، توهم خود را از آستین روان‌رنجور مای معاصر بیرون می‌آورد که همان پاشنه آشیل مای معاصر است. «نه این و نه آنی» که نه گذشته را می‌تواند بفهمد و بازسازد و نه افقی پیش چشم دارد؛ در تلاش برای مدرن شدن همواره شکست خورده است، شکستی که عارضی و حادثی نبوده است، بلکه از وضعیت «نه این و نه آن» مای معاصر به‌گونه‌ای ذاتی بیرون آمده است، زیرا هیچ‌گاه با ژرفای جانمان جهان مدرن را طلب نکرده‌ایم و همواره پیشاپیش از نیهیلیسم آن ترسیده‌ایم، بی‌آن‌که در ژرفای روحمان همانند آگاهی آلمانی و روسی بدان آگاه باشیم.

عواقب انضمامی نیهیلیسم را در سده بیستم و به‌ویژه سده بیست‌ویکم دیده‌ایم، ولی آن را به‌جان نیازموده‌ایم. یعنی هنوز تجربه زیسته و مفهومی نشده است. بحران جهانی زیست‌محیطی در منطقه خاورمیانه ما بحرانی‌تر از غرب است، ولی هنوز آن را به‌جان نیازموده‌ایم. خشونت بی‌دلیل و بی‌انگیزه القاعده و داعش و النصره را که بیخ گوشمان است دیده‌ایم، ولی از نیهیلیسم موجود در آن ناآگاهیم، زیرا این‌ها خشونت‌های بی‌دلیل برآمده از نیهیلیسم است که امروز دامن خاورمیانه را بیش از خود جغرافیای غرب گرفته است. کم‌رنگ شدن تدریجی دولت - ملت را در جهان توسعه‌یافته می‌بینیم، ولی هنوز در پی دولت - ملتی قدرتمندتر از همه‌جهانیم، زیرا اضمحلال تدریجی دولت - ملت چونان نشانه دیگری از نیهیلیسم را باور نمی‌کنیم.

بلعیدن همه جهان و کره زمین و منابع طبیعی‌اش و حتی در آینده‌ای نزدیک احتمالاً مهاجرت بشر به کرات دیگر را در فیلم‌های ژانر علمی - تخیلی هالیوود می‌بینیم، ولی آن را محصول تخیل آمریکایی هالیوود می‌دانیم و نه نشانه دیگری از نیهیلیسم، و دست‌آخر با ازخودبیگانگی بشر تکنولوژی‌زده مواجهیم که ازخودبیگانگی بیان شده در آثار هگل و

مارکس در برابر آن طنزی مزاح‌آمیز است و این از خودبیگانگی را دیده‌ایم با همه افسردگی‌هایش که گسترده‌تر و عمیق‌تر از همه افسردگی‌هایی است که در دهه‌های نخست سده بیستم تنها از راه ترجمه آثار فروید خوانده بودیم، ولی آن را نیز نشانه آخرین تجلی نیهیلیسم نمی‌انگاریم، بلکه صرفاً مرحله‌ای می‌دانیم که با پیروشدن در توسعه و غلبه عقلانیت، ما نیز مانند بشر توسعه‌یافته به‌هرروی می‌توانیم بر آن غلبه کنیم. همه موارد نام‌برده نشانه‌های نیهیلیسم است و ما دهه‌ها پس از آسیا در برابر غرب هم‌چنان آن را عوارض تمدن غرب می‌پنداریم، نه تجلی حقیقت غرب که نیهیلیسم است و دقیقاً از این رو، شایگان آسیا در برابر غرب پیش‌گوی وضعیت «نه این و نه آن» ویژه‌ی مای معاصر است که فترتی غریب و از فترت نیهیل غربی متمایز است. این فترت فترتی مضاعف است، ولی آیا همه حقیقت غرب یا جهان مدرن نیهیلیسم است؟ این مسئله بنیادین مای معاصر است که نه فردید و نه شایگان آسیا در برابر غرب بدان نپرداخته‌اند.

شایگان غفلت از این و آن را فترت ویژه‌ی مای معاصر می‌داند که می‌تواند موجب پدیده‌ای شود که همانند مفهوم نیهیلیسم ناآگاهانه اصطلاح‌پردازی یک‌ه خود اوست و کس دیگری تا به امروز حتی بدان تظن نکرده است. ناشناس بودن حقیقت نیهیلیسم برای ما و داشتن توهم مضاعف می‌تواند به جهش فرهنگی^۶ بینجامد (همان: ۹۱-۹۲). موتاسیون ویژگی پیش‌بینی‌ناپذیری مای شرقی است که به حقیقت نیهیلیسم آگاه نیستیم و آن را به‌جان نیازموده‌ایم، یعنی نیهیلیسم تجربه زیسته ما نیست، و از این رو آماده پذیرش ایدئولوژی‌های غربی چونان آئین‌های رهایی‌بخش از آسیب‌های پذیرش خود تمدن غرب جهان‌گیر شده‌ایم که می‌تواند به موتاسیون‌های عجیب و غریبی در فرهنگ و جهان شرقی ما بینجامد. آمدن یا واردات این ایدئولوژی‌های غربی به سرزمین بیگانه ما ویژگی‌هایی ناآشنا و شگفت‌انگیزی از آن‌ها را آشکار می‌کند که برای جغرافیای غرب تازه است.

افزون‌بر وضعیت جهش فرهنگی که مفهومی شایگانی است، پردازش مفهوم «نه این و نه آن» ویژه ما نیز گامی برای آشکار کردن افزون‌تر هستی ویژه مای معاصر است که از برجستگی‌های آسیا در برابر غرب است؛ «نه این و نه آن» ویژه ما وضعیت «نه هنوز» است. این تعبیری است که من به‌کار می‌گیرم، بدین لحاظ که ما در گام نیهیلیسم منفعلیم که هنوز نیرو و توان ویران‌گر نیهیلیسم با همه ترس‌ناکی‌اش آشکار نشده است و تنها تطابق ارزش‌ها و غایات از میان رفته است. از سوی دیگر، «نه هنوز» بدین معنی است که خدایان ما همانند خدایان فرهنگ غربی کاملاً نمرده‌اند، بلکه در حال احتضارند. در فرهنگ غربی، خدا مرده است و هایدگر در انتظار ظهور خدایی است که به‌تعبیر نیچه و فردید، در پس فردای تاریخ

خواهد آمد، ولی خدایان ما هنوز یک‌سره نمرده‌اند که این خود شارح بیش‌تر وضعیت «نه هنوز» از دو سوست؛ مای معاصر نه با گذشته خویش پیوندی زنده و ارگانیک داریم و به همین دلیل آن گذشته برای ما گذشته است؛ و نه حال یا اکنون برای ما زنده است. آینده ما همواره گذشته جهان توسعه‌یافته است، زیرا چشم‌اندازی روشن از دست‌کم تخریب‌گری کامل نیهیلیسم فعال نداریم تا همانند آگاهی غربی آن را به‌جان دریافته و تجربه کرده باشیم. «نه هنوز» دوسویه مای معاصر وضعیتی فلاکت‌بار از بی‌گذشتگی و بی‌آیندگی است که من آن را نازمان‌مندی مضاعف به‌جای «نه هنوز» نام می‌نهم، زیرا مفهوم اخیر می‌تواند وضعیت آگاهی توهم مضاعف را با دقت بیش‌تری از مفهوم «نه هنوز» آشکار کند. توهم مضاعف هم پیوندی خیالی و پادرها با گذشته را متوهمانه تخیل می‌کند، که به‌راستی وضعیت ناپیوندی و گسستگی است، و نیز متوهم گشودگی پیشین داده‌شده آینده در ریخت توسعه است که هم‌چنان بر نگاه خطی به تاریخ استوار است و از درک عصر روشن‌گری فرانسوی از جهان مدرن فراتر نرفته است؛ ولی اگر توسعه با همه اقتضائاتش به‌جان آمده و پذیرفته شود نیز آینده‌ای روشن نمی‌آفریند، زیرا سرنوشت محتوم آن فعلیت نیهیلیسم است. پیش‌از آن، باید کمی بیش‌تر مضمون غرب‌زدگی و بیگانگی از خود را بررسی کرد، زیرا مضمون بنیادین نگاه *آسیا در برابر غرب* برای تبیین هستی معاصر ما همان است.

البته سیداحمد فردید در درس‌گفتارهایش این مفهوم را آشکار کرد که غرب چون کلیتی درهم‌تنیده و هم‌بافته و جدایی‌ناپذیر است و حتی خود غربی غرب‌زده است و البته ما غرب‌زده مضاعفیم (ضاد ۱۳۹۴: ۳۰۰، ۳۰۲). شایگان آن‌گاه که توضیح تقدیر تاریخی ویژه ما را آغاز می‌کند این مفهوم را بازمی‌گوید که «کلیت» غرب‌گزینش را برنمی‌تابد و تمدن‌های شرقی و جهان‌سومی خواه‌ناخواه باید عوارض تمدن غربی را بپذیرند که البته آگاهانه نیز نیست (شایگان ۱۳۷۸: ۱۰۱-۱۱۱).

شایگان به‌راستی آگاه است که غرب‌شناسی و ازخودبیگانگی دو روی یک سکه‌اند و هر دو ناشی از جهل تاریخی به غرب‌اند؛ نشناختن غرب نشناختن ماهیت تحولی است که در سده‌های اخیر غرب را به تمدن مسلط همه جهان بدل کرده است؛ غرب با ورود و تقلید علم و تکنیک که فرآورده غرب است جهان‌شمول شده است. اگر چنین باشد که هست، به‌راستی باید تکنیک را اصل و ماهیت پدیدار غرب دانست، زیرا تکنیک همان ذات متافیزیک است. تمدن غرب اکنون جهان غالب است و فاصله تاریخی ما، کلیت شرق و نه‌تنها ایران، با آن تمدن پرنشدنی است، و البته ورود علم و تکنیک نیز راه ناگزیر تمدن شرقی است. غرب‌زدگی جهل به بنیان تمدن غرب است و نشناختن سیر نزولی‌اش که

شایگان آن را در چهار سطح و مرتبه آشکار کرده است. جهل به بنیان تمدن غرب روی هم‌رفته غرب‌زدگی و بیگانگی از خود ویژه شرقی را سبب شده است و این هردو روی یک سکه‌اند. مفهوم غرب‌زدگی آسیا در برابر غرب بار معنایی افزون‌تری از غرب‌زدگی فردید دارد و آن به دلیل اشاره به از خود بیگانگی ویژه شرقی در تعبیر شایگان از این مفهوم است. فردید «زدگی» را حتی به خود غرب نسبت می‌داد تا آشکار کند که غرب، که نه تنها چونان تمدن مسلط، بلکه هستی مسلط بشر است، ضرورتاً تا پس‌فردای تاریخ که دل‌آگاهی بروز کند تداوم خواهد یافت (ضاد ۱۳۹۴: ۳۰۰-۳۰۱). رأی شایگان «زدگی» در معنی شیفتگی در نسبت ما با غرب است، یعنی بسته‌شدن راه فکر و گسستن از میراث و خاطره‌زدایی از هستی پیشین مای شرقی است. این بار افزون معنایی در مفهوم غرب‌زدگی شایگان آشکارکننده سطح دیگری از غرب‌زدگی است که البته هم راه را برای شناخت حقیقت تاریخی غرب می‌بندد و هم مشارکت زاینده در خاطره جمعی ما را رو به نیستی فرزاینده می‌بیند. برای فردید، آشکارگی غرب در مفهوم غرب‌زدگی سخن از آینده و افقی در پس‌فردا و دوردست را ممکن کرده است، ولی برای شایگان آسیا در برابر غرب فعلاً نباید و نمی‌توان از این افق و آینده سخن گفت، زیرا وضعیت ما هستی ناهشیارانه‌ای است که از دو سو به خود و به غرب ناآگاه است.

۷. نتیجه

به نظر نگارنده، نخستین درک مفهوم‌پردازانه آگاهی ایران معاصر از هستی بشر معاصر در نسبت با غرب و خود، البته پس از فردید که پیش‌گام است، در بخش نخست آسیا در برابر غرب ظهور کرده است که مفهوم بنیادین همه کتاب است: نیهیلیسم تقدیر تاریخی تمدن غربی است، ولی نزد ما، همانند دیگر تمدن‌های بزرگ آسیایی مثل هند و چین و ژاپن، دیگرگون و در ریخت توهم مضاعف یا وضعیت «نه این و نه آن» آشکار شده است که ناشی از وضعیت کژتاب آگاهی ماست که شایگان آن را با اصطلاح «توهم مضاعف» بیان کرده است.

مضمون غالب درک شایگان از هستی بشر در آسیا در برابر غرب مفهوم دوگانه فترتِ هستی بشری است. «نه این و نه آن» خود غربی با آگاهی از سیطره نیهیلیسم در منظر برخی اندیشمندان غربی (نخستین و مهم‌ترینشان نیچه و هایدگر) خودآگاه شده است. به درک نیچه به‌اشارتی بسنده کردم، زیرا فهم آسیا در برابر غرب از آن نقطه آغاز

برآمده است و اکنون به‌اشارتی به درک هایدگر از فترت هستی غربی بسنده می‌کنم، زیرا جای آن در متن خالی است. او غلبه تکنیک بر هستی بشر غربی را وجه مسلط هستی امروزی آن می‌بیند و از آن به ذات تکنیک (ge-stell) تعبیر می‌کند (Heidegger 1977: 36-49). متن *آسیا در برابر غرب* به این درک از نیهیلیسم پرداخته است و این نقطه‌ضعفی اساسی برای متن است، زیرا درک هایدگر از نیهیلیسم ملهم از درک نیچه است، ولی شاید از درک نیچه از نیهیلیسم بنیادی‌تر باشد، زیرا نه بر روان‌شناسی و تاریخ طبیعی، بلکه بر هستی‌شناسی تمدن غربی استوار است. کتاب *آسیا در برابر غرب* این مسیر را طی نکرده است تا تبیین کند چرا و چگونه نیهیلیسم بر همه وجوه هستی بشر غربی غلبه یافته است و با درک نیچه‌ای از نیهیلیسم نیز تبیین نمی‌کند که چگونه غلبه نیهیلیسم آخرین دوره تمدن جدید است و مهم‌تر از آن چرا و چگونه چنین تحولی تقدیری تاریخی است. بیان تقدیر تاریخی هستی بشر غربی با درک هایدگر قابل آشکارشدن است.

ولی «نه این و نه آن» ما چونان ایرانی معاصر، از نگاه متن *آسیا در برابر غرب*، فترتی است که با ناآگاهی از تاریخیت تمدن مسلط غرب با همه وجوه هستی ما هم‌راه است. با آشکارگی مفهوم دوگانه دوره فترت، نیهیلیسم چونان بن‌مایه فهم متن بیش‌ازپیش رخ می‌نماید: بنیادبودن نیهیلیسم نزد فهم شایگان در *آسیا در برابر غرب* از فهم فردید نیز غلیظ‌تر و شدیدتر است. با چنین درکی، اگر دست‌کم بخشی از حقیقت ویران‌گر جهان معاصر مای شرقی آشکار می‌شود، آن‌گاه چه نسبت آگاهانه‌ای میان ما و غرب می‌توان برقرار کرد؟ به‌سخن دیگر، آیا با آگاهی از نیهیلیسم می‌توان به غرب مبتلا نشد؟ و اگر چنین است، نمونه‌ای که خود متن می‌آورد چیست؟ بنابر متن، اگر چین از حقیقت غرب چونان فعلیت آن پیش از مائوتسه دونگ آگاه بود، مارکسیسم و ابتنا بر پراکسیس را بر نمی‌گزید و هم‌چنان، مانند وضعیت پیش‌تر خویش، گوشه عزلت تمدنی اختیار می‌کرد؟ این پرسشی بنیادین است که پاسخی در متن ندارد و خود شایگان نیز به آن آگاه است. صورت‌بندی پرسش بنیادی طرح‌شده این است که آیا اساساً نسبت آگاهانه - فعالانه‌ای با هستی تازه بشری ممکن است؟ نسبتی که تنها اثبات و نفی آن نباشد، بلکه بالاتر از اثبات و نفی باشد. اثبات یعنی پذیرفتن امری چون همه حقیقت؛ و نفی یعنی نفی امری با نفی تمامیت آن پدیده؛ و آیا چنین نسبتی با جهان معاصر ممکن است؟

حقیقت غرب نیهیلیسم است و اکنون ما با آن چه نسبتی می‌توانیم برقرار کنیم؟ یا آن‌را، بنابر روایت شایگان، چون همه حقیقت غرب اثبات کنیم؟ یعنی بپذیریم و تنها تلاش کنیم

تا آن را درک کنیم؟ یا همه آن را از بنیاد نفی کنیم و گوشه عزلت گیریم؟ بنابراین، آیا همان از خود بیگانگی و غربزدگی، چون دو روی یک سکه، از توهم مضاعف تکرار ناشی نمی‌شود؟ آیا پذیرش نیهیلیسم چون همه حقیقت غرب، خود، اثبات و نفی یا توهم شناخت همه حقیقت نیست که توهمی به موازات هر دو توهم مذکور در کتاب است؟ آن هم حقیقتی که آگاهی وجدان غربی آن را آشکار کرده است و بشر آینده را بدان هشدار داده است، ولی به هیچ‌روی نمی‌توان و نباید آن را چون همه وجوه و تمامیت آشکارگی حقیقت دانست.

پی‌نوشت‌ها

۱. «aufklärung»: واژه آلمانی که فیلسوفان و اندیشمندان آلمانی در سده هجدهم جعل کردند و به‌کار گرفتند تا عصری را که در آن می‌زیستند تبیین کنند.
۲. «mediated»: در اندیشه دیالکتیکی هگل، هر مفهومی برای حرکت درونی و ذاتی‌اش وساطت می‌یابد و به مفهومی دیگر ارتفاع می‌گیرد تا دست‌آخر در مطلق مفهوم به ایستایی و ثبات می‌رسد، به نحوی که همه مفاهیم را در بر می‌گیرد. هم در منطق، هم در پدیدارشناسی که پدیداری آگاهی برای خود سوژه است، هم در دانش فلسفی ابژکتیو، و هم در عیان‌شدن مطلق در هنر، دین، و فلسفه همواره هر مفهوم و عین آن وساطت می‌یابد تا نهایتاً با خرد مطلق (spekulatif) همه تقابل‌ها ارتفاع گیرند و وساطت انجام پذیرد.
۳. «der geist»: واژه‌ای است که هگل برای مفهوم سوژه مطلق به‌کار می‌گیرد و از انسان فردی و متناهی فراتر است.
۴. در اندیشه هگل، دین حقیقت مطلق را بازنمایی می‌کند و در آخرین گام روح و پس از دین، این فلسفه است که حقیقت را به‌نحو مطلق و در یگانگی مطلق عیان می‌کند، به نحوی که سوژه و ابژه یکی و یگانه می‌شود.
۵. برای مفهوم واژه‌های «absurd» و اسمش «absurdity» آورده شده است.
۶. شایگان خود واژه فرانسوی موتاسیون (mutation) را به‌کار می‌گیرد.

کتاب‌نامه

- شایگان، داریوش (۱۳۷۸)، *آسیا در برابر غرب*، تهران: امیرکبیر.
- ضاد، محمدرضا (۱۳۹۴)، *فردینامه: نگاهی به زندگی و آثار و افکار سیداحمد فردید*، تهران: موج.

نقد مضمونی کتاب آسیا در برابر غرب (مزدک رجیبی) ۱۵۵

Hegel, G. W. F. H. (2010), *Philosophy of Mind*, trans. W. Wallace and A. V. Miller, Oxford: Clarendon Press.

Heidegger, Martin (1977), *The Question Concerning Technology and Other Essays*, trans. and Introduction by William Lovitt, New York and London: Garland Publishing, INC.

Nitzsche, Friedrich (2002), *Beyond Good and Evil*, trans. Judith Norman, Cambridge: Cambridge University Press.

Nitzsche, Friedrich (1967), *The Will to Power*, trans. Walter Kaufmann and R. J. Hollingdale, New York: Vintage Books.